

## کره شمالی به کجا می‌رود؟

### جان پیترسون و فرد وستون

#### ترجمه بابک کسرای

مقدمه مترجم: مقاله‌ای که پیش رو دارید حدود سه سال پیش و در حالی انتشار یافته که کره شمالی تازه آزمایش هسته‌ای زیرزمینی خود را انجام داده بود و توجه رسانه‌های جهانی و البته خشم امپریالیست‌ها و بخصوص جورج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، را برانگیخته بود. ما آنرا را از این رو مناسب ترجمه یافتیم که نویسندگان مقاله که از مارکسیست‌های آمریکا و انگلستان هستند تنها به این سوال که چه چیزی پشت این دعوای هسته‌ای است نمی‌پردازند و مهم‌تر از آن این سوال را پیش روی خود قرار می‌دهند که رژیم کره شمالی و اقتصاد این کشور به کدام سمت می‌روند.

واقعیت اینجاست که شرایط زندگی توده‌های کره‌ی شمالی شرم بشریت است. آن‌ها با بدترین شرایطی که می‌شود تصور کرد روبرو هستند: دیکتاتوری توتالیتر اقلیت بوروکراتیک و خودکامه و فقر و قحطی و گرسنگی شدید. نویسندگان این مقاله ضمن تحلیل دقیق وضعیت این کشور سعی می‌کنند راه‌حل مارکسیست‌های انقلابی برای آینده شبه جزیره کره را نیز ترسیم کنند.

۱۰ دسامبر ۲۰۰۹

×××

تنش‌ها در شبه‌جزیره‌ی کره به سرعت بالا می‌گیرد. کره‌ی شمالی اوایل امسال به دنبال چانه زنی در معاملاتش با غرب و ژاپن اعلام کرد قصد دارد سلاح‌های هسته‌ای‌اش را امتحان کند. سپس در ۷ اکتبر گروهی از نیروهای کره شمالی وارد کره جنوبی شدند و در نتیجه نیروهای کره‌ی جنوبی به آن‌ها شلیک کردند. منطقه غیرنظامی (DMZ) که دو کره را از هم جدا می‌کند یکی از میلیتاریزه‌ترین مرزهای جهان است. این دو روی کاغذ در واقع هنوز در جنگ هستند چرا که پس از جنگ کره در سال ۱۹۵۳ تنها آتش‌بس امضا شد و نه معاهده صلح. کره شمالی علیرغم جمعیت تنها ۲۳ میلیونی‌اش در حال حاضر پنجمین ارتش بزرگ جهان را با حدود ۱.۲ میلیون نیرو دارد. ارتش کره جنوبی به این بزرگی نیست اما می‌توان گفت تجهیزات بهتری دارد و هزاران نیروی آمریکایی پشتیبان آن هستند.

حالا کره شمالی با انجام آزمایش‌های هسته‌ای در محفظه‌ای زیرزمینی و ایجاد لرزشی به بزرگی ۴.۲ ریشتر بازی را بزرگ‌تر کرده است. مرکز تحقیقات زلزله‌سنجی استرالیا این لرزش را حدود یک کیلوتن تخمین زده، یعنی برابر با ۱۰۰۰ تن تی.ان.تی. سرگئی ایوانوف، وزیر دفاع روسیه، می‌گوید بین ۵ تا ۱۵ کیلوتن بوده. بمبی که آمریکا در سال ۱۹۴۵ روی هیروشیما انداخت ۱۲.۵ کیلوتن بود.

بازارهای سهام جهانی تکان خورده‌اند و کاهش تدریجی قیمت نفت در دوره‌ی اخیر برعکس شده است. چین از قبل از آزمایش مطلع بود و به آمریکا، ژاپن و کره جنوبی اطلاع داد. آمریکا بلافاصله تهدید به تحریم برای فلج بیشتر اقتصاد شکننده‌ی کره‌ی شمالی کرد

اما معلوم نیست بدون مشارکت کامل چینی‌ها این تهدیدها چقدر موثر باشند. کره شمالی برای تجارت بیشتر متکی به چین است.

جورج بوش در سخنرانی سالانه‌ی خود در ۲۰۰۲، که حالا بدنام شده است، عراق، ایران و کره شمالی را بخشی از "محور شرارت" نامید. از آن موقع تا بحال، عراق مورد تهاجم و اشغال قرار گرفته و ایران را هر روز تهدید می‌کند گرچه امکان اشغال زمینی آمریکا، با توجه به گردابی که در عراق گرفتار آنند، در حال حال حاضر بسیار بعید به نظر می‌رسد. اما دولت بوش وقتی به کره‌ی شمالی می‌رسد بسیار ظریف‌تر برخورد می‌کند و علت این کار واضح است.

دلیل اصلی که این رژیم‌ها در کنار هم نام برده شدند این ادعا بود که سلاح‌های هسته‌ای دارند یا در پی آن هستند. عراق با این بهانه یکی اشغال شد و چنین سلاحی پیدا نشد. ایران هنوز سلاح هسته‌ای ندارد اما با آمریکا و اتحادیه اروپا موش و گربه بازی می‌کند که احتمالاً در تلاش برای دستیابی به آنها است. دلیل این امر روشن است. عراق را دقیقاً به این خاطر اشغال کردند که آمریکا می‌دانست این سلاح‌ها را ندارد و در نتیجه هدف ساده‌ای است. رژیم ایران طبیعتاً احساس می‌کند بهترین راه پیشگیری از اشغال، ساختن سلاح‌های هسته‌ای به عنوان بازدارنده است.

اما در مورد کره شمالی بسیاری در دولت بوش مدتی است بر این باورند که این کشور قبلاً ظرفیت هسته‌ای و همچنین موشک‌های دوربرد دارد که می‌توانند به ژاپن و حتی شاید ساحل غربی آمریکا برسند. حالا ظن ظرفیت هسته‌ای تایید شده است. این رویکرد بسیار محتاطانه‌تر و آشننگتن در برخورد با رژیم کیم جونگ ایل را توضیح می‌دهد.

ریاکاری امپریالیسم آمریکا حد و حصار ندارد. آمریکا تنها کشوری است که در طول جنگ از سلاح‌های هسته‌ای استفاده کرده و دو شهر ژاپن را نابود کرده و بیش از ۲۰۰ هزار نفر غیرنظامی را کشته است. سلاح‌های هسته‌ای این کشور برای چندین بار نابود کردن کل کره‌ی زمین کافی است. و با این حال خودش را پلیس کره‌ی زمین می‌داند که باید تصمیم بگیرد که چه کسی می‌تواند این سلاح‌های وحشتناک را داشته باشد و چه کسی نه.

قبول کردن این اندیشه که آمریکا حق دارد تصمیم بگیرد چه کسی می‌تواند سلاح‌های هسته‌ای داشته باشد و چه کسی نه به معنی قبول این است که دنیا در دست‌های سرمایه‌داران آمریکا، امن و امان است و این بسیار دور از حقیقت است. مخالفت آمریکا با ساخت ظرفیت هسته‌ای توسط کره شمالی ربطی به هیچ ملاحظه "انسان‌دوستانه" در مورد سرنوشت مردم کارگر و زحمتکش معمولی سراسر جهان ندارد. اسرائیل ظرفیت هسته‌ای ساخته است و بعضی ژنرال‌هایش حتی به فکر استفاده از آن بوده‌اند! - اما هیچ تهدید و تحریمی انجام نشد. هند و پاکستان هر دو موشک‌های هسته‌ای دارند و تنها پاسخ به آنها یک هشدار دیپلماتیک بوده. عراق سلاح‌های هسته‌ای نداشت و مورد اشغال قرار گرفت و حداقل ۱۰۰ هزار نفر در دوره‌ی اخیر کشته شده‌اند یعنی باندازه تعدادی که یک موشک هسته‌ای متوسط‌الاندازه می‌کشد.

از نقطه نظر عمومی تاریخی ساختن سلاح‌های هسته‌ای ائتلاف تمام و کمال منابع انسانی و مادی است. اما تا وقتی جامعه تحت سلطه‌ی طبقات حاکم ملی با امتیازاتشان باشد (و در مورد کره شمالی، بوروکراسی استالینیستی با امتیازاتش) آنها

تا پای دندان خود را برای دفاع از امتیازاتشان مسلح می‌کنند هم علیه رقبا و هم علیه طبقه‌ی کارگر.

در نتیجه تنها راه تضمین جهان‌سازی از سلاح‌های هسته‌ای مبارزه برای سرنگونی این طبقات حاکم است. تنها وقتی که جهان تحت کنترل کارگران تمام کشورها باشد می‌توانیم به فکر تغییر استفاده از منابع عظیمی باشیم که در حال حاضر حرام تسلیحات می‌شوند و در آن هنگام می‌توانیم آن‌ها را صرف نیازهای واقعی‌مان از جمله خدمات درمانی، آموزش و پرورش، مسکن و ... کنیم.

## زمینه‌ی تاریخی

علیرغم جلب توجه مجدد به کره شمالی اطلاعات چندانی در مورد این‌که واقعا درون این کشور چه می‌گذرد در دست نیست. اقتصاد آن در چه حالی است؟ درون رژیم چه می‌گذرد؟ به چه سمتی می‌رود؟

در آغاز باید به روشنی بگوییم که کره شمالی هرگز جامعه سوسیالیستی حقیقی آنگونه که مارکسیست‌ها تصور می‌کنند نبوده است. از همان ابتدای تولد در اواخر دهه ۱۹۴۰، این رژیمی استالینیستی بوده است، چیزی که ما دولت منحنی کارگری می‌نامیم که در این مورد به طرز وحشتناکی انحطاط یافته است و وسایل تولید آن در مالکیت دولتی است اما کنترل آن در دستان محکم بوروکراسی مرفه است.

شبه‌جزیره‌ی کره تاریخی طولانی از اشغال و مقاومت علیه اشغال خارجی دارد. کره در طول قرن‌ها بارها توسط یکی پس از دیگری مورد اشغال یا حمله قرار می‌گرفت: مغول‌ها، چینی‌ها، ژاپنی‌ها و در قرن نوزدهم، اروپایی‌ها، که می‌خواستند "پادشاهی منزوی" را هم مثل چین و ژاپن غارت کنند. کره پس از جنگ روسیه و ژاپن در سال ۱۹۰۵ توسط ژاپن اشغال شد و در سال ۱۹۱۰ رسماً به آن الحاق شد. ژاپنی‌ها شروع به صنعتی‌سازی کشور، بخصوص با ساختن راه‌آهن کردند، اما در ضمن منابع طبیعی آن را غارت کردند و وحشیانه مردم آن را در حکومتی با مشیت آهنین به استثمار کشیدند.

جنبش استقلال فعالانه مخالف اشغال ژاپن بود و در ۱ مارس ۱۹۱۹ به اوج خود رسید؛ در این هنگام هزاران تظاهرکننده کشته و ده‌ها هزار نفر دیگر مجروح یا زندانی شدند. در سال‌های پیش رو، ده‌ها هزار نفر از کمونیست‌های کره‌ای به ارتش آزادی‌بخش خلق چین پرداختند تا در چین و کره با ژاپنی‌ها بجنگند و کیم ایل سونگ به عنوان یکی از رهبران شاخص ظهور کرد. با فروپاشی امپراتوری، ژاپنی‌ها بالاخره اخراج شدند و نیروهای کیم با حمایت ارتشی از شوروی، پیروزمندانه به بندر مهم کره، وونسان، قدم گذاشتند.

در پیامد شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم، شبه‌جزیره‌ی کره روی نصف‌النهار ۳۸ام به دو بخش تقسیم شد: اتحاد شوروی شمال را در دست داشت و ایالات متحده، جنوب را. مردم کره تقریباً به اتفاق مخالف این جدایی بودند اما در دوره‌ی بعد از جنگ، قدرت‌های بزرگ کاری به کار خواسته‌های کشورهای کوچک جهان نداشتند و کلبی‌مسلكانه آن‌ها را آلات بازی شطرنج جهانی خود می‌ساختند. تعجیبی نیست که دو طرف نتوانستند بر سر برنامه‌ای برای قیمومیت مشترک و کره‌ی متحد به توافق برسند و در نهایت، در حالی که جنگ سرد آغاز می‌شد، دو کشور مجزا تشکیل شد.

ارتش شوروی در اوت ۱۹۴۵ "اداره مدنی شوروی" را برای حکومت شمال به پا کرد تا این‌که رژیم محلی و با روابط خوب با اتحاد شوروی بر پا شود. کیم ایل سونگ رهبر "کمیته موقتی خلق کره شمالی" شد که سپس جایگزین برقراری رسمی "جمهوری دموکراتیک خلق کره" (کره شمالی) شد که در ۱۹۴۸ بنیان گذاشته شد.

کیم ایل سونگ تلاش‌های خود را وقف اتحاد مجدد شبه‌جزیره بر پایه جنبشی انقلابی در جنوب کرد. شکست شورشی در اکتبر ۱۹۴۸ باعث پایان ناکام این طرح شد. دولت سینگمان ری در کره جنوبی پشتیبانی آمریکا را داشت در پیامد این خیزش شکست‌خورده توانست اوضاع را ثبات بخشد و تا سال ۱۹۴۹ آمریکا بیشتر نیروهایش را بیرون کشیده بود. جنوب نسبتاً حفاظتی نداشت و کیم دست به حرکت برای اتحاد مجدد شبه‌جزیره به زور زد. ارتش سربازان آبدیده‌ی کیم از مبارزه علیه ژاپن با تسلیحات بسیار شوروی و حمایت سیاسی این کشور در ژوئن ۱۹۵۰ دست به اشغال جنوب زدند و رقابتی تجربه‌ی خود را به راحتی شکست دادند و سنول، پایتخت جنوب، را فتح کردند. آمریکا تحت نام سازمان ملل هزاران نیرو فرستاد و حمله‌ی متقابل کرد و نیروهای کیم را عقب راند و پیونگ یانگ، پایتخت شمال، را فتح کرد.

چین تحت رهبری مائو تسه تونگ نمی‌توانست حضور نیروهای آمریکا روی مرزهایش را تحمل کند و به دنبال نفوذ منطقه‌ای در مقابل رقبایش در مسکو بود و در نتیجه دخالتی وسیع کرد و صدها هزار نیرو را در اکتبر ۱۹۵۰ اعزام کرد که در ژانویه ۱۹۵۱ دوباره پیونگ یانگ و سنول را فتح کردند. این شاید شرم‌آورترین شکست نیروهای نظامی آمریکا در تاریخ بود چرا که واحد ۳۰۰۰ نفری از لشکر پیاده‌سوار هفتم آمریکا در نبرد دریاچه‌ی چوسین عملاً نابود شد.

دو ماه بعد، نیروهای سازمان ملل به رهبری آمریکا دوباره سنول را پس گرفتند و پس از دوره‌ای بن‌بست، در ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳ اعلام آتش‌بس شد. "خط آتش‌بس"، نزدیک خط اصلی نصف‌النهار ۳۸ام با منطقه‌ای غیرنظامی جدا می‌شود، "سرزمین هیچ‌کسی" که ده‌ها سال است صدها هزار نیرو در دو طرف آن به همدیگر خیره شده‌اند چرا که دو کشور هنوز رسماً در جنگ هستند.

قدرت کیم ایل سونگ در شمال پس از جنگ عملاً مطلق بود و حمایت ارتش عظیم و پرنفوذ آنرا تقویت می‌کرد. او تا زمان مرگش در سال ۱۹۹۴ حکومت کرد و در این زمان پسرش، کیم جونگ ایل، جای او را به عنوان دبیر کل حزب کارگران کره و رئیس کمیسیون ملی دفاع گرفت و عملاً رئیس دولت شد.

## دولت منحن کارگری

مدل سیاسی کره‌ی شمالی از زمان بنیانگذاری آن، اتحاد شوروی استالینیستی بود. قدرت در دست باصطلاح "حزب کارگران کره" متمرکز بود که کیم ایل سونگ دبیر کل آن بود. اقتصاد برنامه‌ریزی، که آن هم روی الگوی شوروی بود، آغاز شد. پیش از جنگ جهانی دوم و در حین آن، بخش اعظم دارایی‌های کشور تحت مالکیت ژاپنی‌ها یا همدستان کره‌ای آن‌ها بود. وقتی این‌ها در سال ۱۹۴۶ به دست رژیم کیم ملی‌سازی شدند، ۷۰ درصد صنعت به دست دولت افتاد. تا سال ۱۹۴۹، ۹۰ درصد صنعت ملی‌سازی شده بود. قدرت زمین‌داران با توزیع توده‌ای زمین به دهقانان در سال ۱۹۴۶ شکسته شد و عملاً

تمام محصولات کشاورزی تا اواخر دهه ۱۹۵۰ کلکتیویزه شده بود و در واحدهای هر روز بزرگ‌تر تولیدی ادغام گشته بود.

اقتصاد به علت سرمایه‌گذاری‌های عظیم در صنایع سنگین، از جمله ماشین‌آلات کشاورزی، در دهه ۱۹۵۰ به سرعت گسترش یافت. علیرغم نابودی‌های جنگ کره و علیرغم ناکارآمدی و اتلاف‌کاری‌های بوروکراسی، سطح زندگی در شمال در دهه ۱۹۶۰ افزایش چشمگیری داشت. اما همیشه کالاهای مصرفی کم می‌آمدند و جمعیت تحت شدیدترین "انضباط" و فشار از بالا برای افزایش بازدهی بود. تا دهه‌ی ۱۹۷۰ اختناق بوروکراسی، فقدان مشارکت دموکراتیک در برنامه‌ریزی اقتصاد و غیرممکن بودن ساختن "سوسیالیسم در یک کشور" به انحطاط طولانی و پایدار نظام انجامید که تا همین امروز هم ادامه دارد. رژیم برای حفظ قدرت خود به اعمال هر روز آشفته‌تر و در هم بر هم‌تری دست زده که کره‌ی شمالی را به انزوای کامل از بقیه جهان کشانده و باعث مصائب وحشتناکی برای مردمش شده است. سومدیریت شدید و مجموعه‌ای از بلاایای طبیعی به قحطی در دهه‌ی ۱۹۹۰ انجامید که مرگ و میر ناشی از آن تا ۲.۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شود.

خلع ید از سرمایه‌داری در کره‌ی شمالی بدون شک قدم تاریخی پیشرویی بود. اما اقتصاد برنامه‌ریزی و ملی‌سازی‌شده از همان اول از بالا توسط بوروکراسی توتالیتری کنترل می‌شد. گرچه توده‌های کره تا حدودی در انقلاب اجتماعی که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم مالکیت خصوصی را لغو کرد مشارکت داشتند هرگز خبری از کنترل و مدیریت دموکراتیک کارگری از طریق شوراهای کارگری، چنانکه در سال‌های اولیه شوروی به رهبری لنین و تروتسکی شاهد آن بودیم، نبود. مثل بیشتر اروپای شرقی پس از جنگ، خلع ید به شیوه‌های بوروکراتیک و از بالا و بر پایه‌ی قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی و منافع اتحاد شوروی انجام شد. این روند نتیجه‌ی مشارکت فعال و دموکراتیک توده‌های کره در انقلابی پرولتری و از پایین نبود و در نتیجه گرچه کنترل شوروی به هیچ وجه مثل کشورهای همچون بلغارستان و چکسلواکی، مستقیم نبود، از ابتدا شاهد دولت منحط کارگری بودیم.

## جوچه

این آغاز توتالیتری و بوروکراتیک لحن کل تحولات بعدی و هر روز عجیب و غریب‌تر رژیم را تعیین کرد. در اختلاف بسیار با انترناسیونالیسم پرولتری تخفیف‌ناپذیر بلشویک‌ها، رهبران استالنیست کره‌ی شمالی خود را بر تنگ‌نظرانه‌ترین و ارتجاعی‌ترین ناسیونالیسم و انزواگرایی بنا کرده‌اند. آن‌ها نظریه‌ی بی‌اعتبارشده‌ی "سوسیالیسم در یک کشور" را به حد و حدود افراطی کشانده‌اند که خلاصه‌اش در مفهوم جوچه (اتکا به خود) قابل مشاهده است که به گفته‌ی کیم جونگ ایل بخشی از "کیم ایل سونگیسم" است. به گفته‌ی وبسایت دولتی کره‌ی شمالی "رهبران (یعنی کیم ایل سونگ و کیم جونگ ایل) خورشید ملت و بشریتند". کشور حتی تقویم جوچه‌ی خود را دارد که در آن "سال ۱" ۱۹۱۲ است یعنی سالی که کیم ایل سونگ در آن متولد شد. این نمونه‌ای افراطی از باصطلاح "کیش شخصیت" است. حتی استالین هم اینقدر افراط نکرد.

اما تمایزگرایی ناسیونالیستی رژیم کره شمالی حتی از این هم فراتر می‌رود. در دهه‌ی ۱۹۷۰ حتی کلمه‌ی "مارکسیسم لنینیسم" (که بیشتر رژیم‌های استالنیستی حداقل در زبان طرفدار آن بودند) جای خود را در تمام نشریات حزب کمونیست و حتی قانون

اساسی کره به "جوچه" داد. دسترسی به نوشته‌های کلاسیک مارکس، انگلس و لنین به شدت محدود است. از این نکات می‌شود فهمید که این رژیم چقدر از "مارکسیسم لنینیسم" حقیقی که تا مغز استخوان، انترناسیونالیست است، دور افتاده.

این را در ضمن باید با رفتار بلشویک‌ها پس از به قدرت رسیدن در سال ۱۹۱۷ مقایسه کرد. بلشویک‌ها دقیقا مخالف کار استالینیست‌های کره شمالی را انجام دادند: آنها تقویم روسیه را عوض کردند تا با تقویم غربی که بیشتر مورد قبول بود منطبق شود و این برای تماس بهتر با مبارزات پرولتاریای جهانی بود.

## ضدانقلاب خیزان

توده‌های کره شمالی از شرایطی دهشتناک رنج می‌برند. آنها از رژیم توتالیتری بی‌مانند و رهبری بوروکراتیک استبدادی رنج می‌برند و این باضافه‌ی تمام بدبختی‌هایی است که امپریالیسم ریاکار به آنها تحمیل کرده است. اقتصاد کره شمالی مدتی پیش به بن بست خورد چرا که بوروکراسی به کلی ناتوان از توسعه‌ی نیروهای مولده درون محدوده‌های ناچیز مرزهای کشور و نظام توتالیتری است. اما درست در همسایگی این کشور چین رو به شکوفایی را داریم که گشودن آن به سرمایه‌داری باعث سطوح بی‌سابقه‌ی توسعه و رشد اقتصادی شده است. سرنوشت کره‌ی شمالی کوچک همیشه تا حدود بسیاری به همسایه‌ی عظیم آن گره خورده بوده. چنانکه گفتیم کره‌ی شمالی برای تامین منابع، غذا و ... به شدت متکی به چین است. چین قدرت این را دارد که به رژیم کره شمالی فشار بیاورد و آنرا به هر سمتی که می‌خواهد بکشد. قدرت اقتصادی بسیار قدرتمندتر از هر بمب اتمی است.

در این شرایط، علیرغم سخنوری‌های ظاهری، گشودن درها به روی اقتصاد بازار "آزاد"تر برای بسیاری بوروکرات‌های کره‌ی شمالی جذاب به نظر می‌رسد. اما آیا پاسخ رنج‌های مردم کره‌ی شمالی بازگشت به سرمایه‌داری است؟ مسلما نه! یادمان نرود که در کنار توسعه‌ی اقتصادی در چین طبقه کارگری داریم که با شرایط وحشتناک مشابه بریتانیای قرن ۱۹م مواجه است. قطب‌بندی عظیمی در آنجا صورت گرفته که ثروت عظیم در یک طرف است و فقر وحشتناک در طرف دیگر.

مارکسیست‌ها به هیچ وجه نمی‌توانند حامی بازگشت به سرمایه‌داری باشند. ما از دست‌آوردهای بنیادین انقلاب کره‌ی شمالی، یعنی اقتصاد برنامه‌ریزی با مالکیت دولتی، علیرغم انحطاط بوروکراتیکی آن، دفاع می‌کنیم. ما مخالف دست‌اندازی‌های نظامی و دیپلماتیک امپریالیسم هستیم. امپریالیسم آمریکا از طریق دست‌نشانده‌ی محلی‌اش، رژیم کره‌ی جنوبی، خیلی دوست دارد کره شمالی را به دست بیاورد و اینگونه پایگاه دیگری پیدا کند تا چین را در منطقه زیر فشار بگذارد. هدف آنها از این کار بهبود شرایط زندگی توده‌های کره شمالی نخواهد بود.

اما مشکل در کره شمالی اینجاست که دقیقا همین بوروکراسی رژیم کیم جونگ ایل است که آنچه از اقتصاد برنامه‌ریزی مانده را به خطر انداخته. این تصور که دستاوردهای انقلاب به دست این بوروکرات‌ها امن خواهد بود ابلهانه است. یادمان نرود که استالینیست‌های روسیه و چین (گرچه راه‌های متفاوتی رفتند) حاضر بودند ده‌ها سال سخنوری‌های "سوسیالیستی" را کنار بگذارند و وارد مسابقه دو به سمت سرمایه‌داری شوند. کره شمالی نیز از بنیاد مشابه آنها است.

دلیل این روند، در مورد روسیه، این بود که رژیم بوروکراتیک این کشور به بن‌بستی تمام و کمال رسیده بود. آن‌ها دیگر نمی‌توانستند نیروهای مولده را رشد دهند. بوروکرات‌ها می‌خواستند امتیازات مادی خود را حفظ کنند و سرمایه‌داری را آلترناتیو می‌دیدند. این بخصوص در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ صدق می‌کرد که سرمایه‌داری در غرب دوره شکوفایی عمده‌ای را پشت سر می‌گذاشت. در چین، بوروکراسی توانست زوال آینده‌ی خود را در بحران پیش روی اتحاد شوروی و اروپای شرقی ببیند. آن‌ها به همین علت تصمیم گرفتند فعالانه روند را به سوی سرمایه‌داری هدایت کنند به جای این‌که مثل اتحاد شوروی با فروپاشی ناگهانی روبرو شوند. به نظر می‌آید بوروکراسی کره شمالی فی‌الحال تصمیم گرفته راهی را که هم‌تایان چینی آن رفتند طی کند. روی این بوروکرات‌ها برای هرگونه دفاع جدی از منافع اقتصاد برنامه‌ریزی نمی‌شود حساب کرد.

## "بر آسیایی" جدید؟

روشن است که بخش عمده‌ای از رژیم کره شمالی امیدوار است از مثال چین الگوبرداری کند. می‌توان گفت در اواسط سال ۲۰۰۲ شاهد تغییری محرز در رویکرد بوروکراسی بودیم و از آن پس آن‌ها امتیازات بسیاری به سرمایه‌داری داده‌اند.

برای مثال در سپتامبر آن سال، دولت کره شمالی برپایی "منطقه مالی بین‌المللی" را در سینویجو، منطقه‌ای در مرز چین، اعلام کرد. این منطقه‌ی بازار آزاد که به "هنگ کنگ کره" معروف شد قرار بود به شکل خودمختار و با نظام قضایی و اقتصادی خودش اداره شود. حتی به آن امکان دادند پاسپورت‌های خودش را صادر کند و رئیس پلیس خودش را تعیین کنند. به قول اکونومیست در آن زمان (۱۰/۱۲/۲۰۰۲): "طرح منطقه‌ای سرمایه‌داری در سینویجو به نظر حتی جسورانه‌تر از تصمیم چین در سال ۱۹۸۰ می‌رسید که "مناطق اقتصادی ویژه" ای برپا کرد که در آن‌ها سیاست‌های مدل سرمایه‌داری اتخاذ شد."

این پروژه فعلا به جایی نرسیده چرا که دولت چین، یانگ بینگ، سرمایه‌دار هنگ کنگی که زمانی دومین مرد ثروتمند چین بود و قرار بود اولین فرماندار منطقه بازار آزاد جدید باشد، را دستگیر کرد. او را به جرم فساد و تخطی مالیاتی دستگیر کردند اما دلیل واقعی احتمالا این است که سرمایه‌داران چینی رقیب نگران بودند یانگ و کره شمالی‌ها با کار عملا بردگی حتی ارزان‌تر به رقابت با آن‌ها بر می‌خیزند. توقف این پروژه در ضمن می‌تواند نشان از تناقضات گریزناپذیر درون بوروکراسی کره شمالی باشد که بر سر این مساله اختلاف دارند که آیا باید کشور را به روی سرمایه‌داری گشود یا نه و یا به احتمال بیشتر، چگونه باید این کار را انجام داد. علیرغم کند شدن این روند شواهد بسیاری هست که نشان می‌دهد کره شمالی فی‌الحال راه چین را پی گرفته است.

ساختار اقتصادی دولتی قدیم را ذره ذره کنار می‌زنند و به آرامی تنها دستاوردهای واقعی انقلاب اجتماعی، یعنی اقتصاد برنامه‌ریزی، را از بین می‌برند. در ژوئیه ۲۰۰۲ نظام سهمیه‌بندی و توزیع که برق و غذای رایگان به کارگران می‌داد پایان یافت. در عین حال قیمت‌های تحت کنترل دولت آزاد شدند، به شرکت‌های خصوصی استقلال بیشتری داده شد و کشاورزان تشویق به کسب سود بیشتر شدند. دلیلی که یکی از مقامات دولتی برای این اقدامات داد این بود که می‌خواستند کارگران "شور و شوق بیشتری برای کار نشان دهند".

این به روشنی تلاشی برای پرت کردن کارگران کره شمالی از دامان دولت به اقتصاد بازار است. قبلا این را دیده‌ایم. کارگران اکنون اگر می‌خواهند حقوقی شایسته داشته باشند باید بازدهی خود را بالا ببرند. این اقداماتی است که کارگران در غرب با آن آشنا هستند. معامله بر سر میزان بازدهی برای آن‌ها غریبه نیست. اما این در ضمن شامل به خاک فتادن طبقه کارگر می‌شود.

دولت کره شمالی در ضمن بخشی از سرمایه‌گذاری‌هایش را در شرکت‌های سرمایه‌داری بیرون مرزهایش متمرکز کرده و با شرکت‌هایی در چین، روسیه، تایلند و ژاپن شراکت می‌کند (گرچه فشارهای آمریکا روابط اقتصادی با ژاپن را بسیار محدود ساخته است). از رستوران‌های زنجیره‌ای تا هتل‌های تجملی، نرم‌افزارهای کامپیوتری و شرکت‌های اینترنتی تا داروهای مشابه، دولت کره شمالی در چندین کشور کسب و کار راه انداخته تا درآمدی برای اقتصاد بی‌پولش ایجاد کند. اما این پول که از خارج پس فرستاده می‌شود حتی اگر در دست دولت باشد می‌تواند نقش قدرتمندی در شتاب بخشیدن به توسعه سرمایه‌داران نوپای کره شمالی بازی کند.

درون خود کره شمالی، عناصر سرمایه‌داری به آرامی اما به طور حتم جوانه می‌زنند. نه در مناطق اقتصادی ویژه که درون خود اقتصاد کره شمالی. بحران‌های قحطی در دهه ۱۹۹۰ به عروج باغچه‌های شخصی انجامید که راهی برای نجات از گرسنگی بود. اما در چند سال اخیر، هزاران باغ کوچک ظهور کرده‌اند که دژهای کوچک سرمایه‌داری هستند و برای بازار خصوصی و منفعت شخصی، و نه جمعی، تولید محصول می‌کنند. در اواخر سال ۲۰۰۲ اولین بازار با حمایت دولتی در کشور افتتاح شد. قیمت‌ها در اینجا با چانه‌زنی و توسط بازار تعیین می‌شوند و نه توسط دولت و بازار سیاه پررونقی در این زمین حاصلخیز ظهور کرده است. به گفته‌ی فروشنده‌ها، رقابت رو به رشد است و بازار از زمان گشایش گسترش بسیاری یافته است.

تعجبی نیست که هزاران کسب و کار دار چینی صف کشیده‌اند تا قطعه‌ای از "آخرین منطقه بکر برای سرمایه‌داری" را تحویل بگیرند. از بازار زیرزمینی عظیمی (که زیر میدان کیم ایل سونگ واقع شده) تا فروشگاه عظیم پیونگ یانگ ۱۰۰، سرمایه‌گذاری رو به افزایش است. پروژه‌های ساختمانی همه جا سبز می‌شوند و بیشتر از هر زمانی در خاطره‌ی اخیر، ماشین در خیابان و تراکتور در مزارع یافت می‌شود.

ایشیا تایمز (۸ اوت ۲۰۰۶) از افزایش سرمایه‌گذاری خارجی از سوی سرمایه‌داران چینی خبر می‌دهد:

"طبق آمار وزارت تجارت چین، سرمایه‌گذاری مستقیم غیرمالی چین در کره شمالی در سال ۲۰۰۵ حدود ۱۵.۹ میلیون دلار و در سال ۲۰۰۴، ۱۴.۱ میلیون دلار بود که این میزان نسبت به ۱.۱ میلیون دلار در سال ۲۰۰۳ افزایش نشان می‌دهد. تجارت دوطرفه در سال ۲۰۰۴ به نزدیک ۱.۴ میلیارد دلار رسید و در سال ۲۰۰۵ تا ۱.۶ میلیارد دلار بالا رفت و همان شش ماه اول سال ۲۰۰۵ به ۶.۱ میلیون دلار رسید.

"ژو ونجی، استاد موسسه تحقیقات شمال شرق آسیا در دانشگاه جیلین که در ماه مارس ۲۰ روز از پیونگیانگ دیدار کرد، می‌گوید: "فکر می‌کنم محصولات چین شامل ۷۰ درصد بازار پیونگ یانگ می‌شوند، محصولات محلی حدود ۲۰ درصد هستند و ۱۰ درصد باقیمانده هم در اشتراک بقیه مثل ژاپن و روسیه است."



استدلالات غامض بوروکراسی کره شمالی آدم را به یاد زبان همتایان چینی آنها می‌اندازد. به گفته‌ی سو چول، سخنگوی وزارت امور خارجه کره شمالی: "ما هنوز داریم نظام سوسیالیستی‌مان را می‌سازیم اما اقداماتی برای گسترش بازار آزاد انجام داده‌ایم. این‌ها تازه قدم‌های اول هستند و نباید انتظار زیاد داشت اما همین حالا هم نتایج مثبت مشاهده می‌شود".

اما مثل چین، انحلال تدریجی اقتصاد دولتی و حرکت به سمت سرمایه‌داری به تناقضات اجتماعی عظیم انجامیده است. خطر انفجاری اجتماعی روشن است. چنانکه در گاردین (۳ دسامبر ۲۰۰۳) خواندیم، هیزل اسمیت از دانشگاه سازمان ملل در توکیو توضیح می‌دهد: "روابط بازار هر روز بیشتر اقتصاد را تعریف می‌کنند و نهایت فقر و نهایت ثروت رو به رشد است. دیگر اقتصاد سوسیالیستی در کار نیست اما از حکومت قانون برای بازار هم خبری نیست. این بنیان فساد است".

گاردین ادامه می‌دهد:

"اما فعالیت سرمایه‌داری هنوز محدودیتی دارد. کشاورزان می‌گویند پول بیشتری دارند اما آزادی خرج کردن آن را ندارند. دانشگاهیان در دانشگاه فن‌آوری کیمچک می‌گویند به آنها گفته‌اند تحقیقاتشان در مورد تلفن‌های موبایل، نرم‌افزارهای رمزسازی و کامپیوترها را با شرکت‌های خصوصی مرتبط سازند اما تابحال نتوانستند فرصت‌های کسب و کار پیدا کنند".

این‌که در کره شمالی دقیقا تا چه حد بخش دولتی نابود شده و روابط بازار آغاز شده‌اند کاملا روشن نیست اما واضح است که سرعت رو به شتاب است. نمی‌توان به روشنی گفت این روند تا کجا رفته است. به نظر می‌رسد از روند در چین عقب است اما مسیر به نظر روشن می‌آید. این همسایه‌ی غول‌آسا است که جهت روند در کره شمالی را تعیین خواهد کرد.

اما بوروکراسی کره شمالی مطمئنا متوجه خطرات این راه‌پیمایی به سوی سرمایه‌داری هست؛ همین تغییرات در چین ده‌ها سال کشید و این بدون تحولات عظیمی همچون اعتراضات توده‌ای سال ۱۹۸۹ در میدان تیان آن من نبود. اما ورشکستگی توتالیتریسم حقیر و بوروکراتیک ناسیونالیستی آن‌ها چاره‌ی چندانی برایشان نگذاشته است.

هنوز معلوم نیست که آن‌ها می‌توانند سرعت رشد سرمایه‌داری درون کشور را کنترل کنند یا نه. اگر این روند زیادی جلو و زیادی سریع پیش برود می‌تواند با ناآرامی‌های عظیم اجتماعی و فروپاشی ناگهانی اقتصاد و دولت، چنانکه در اتحاد شوروی و اروپای شرقی دیدیم، همراه باشد. با توجه به انزوای بسیار و مغزشویی شدید جمعیت، مخاطرات انفجار اجتماعی قهرآمیز در حین پایین آمدن صورتک "کمونیستی" بوروکراسی شاید از هر دولت استالینیستی در تاریخ بیشتر است. کیم جونگ ایل نمی‌خواهد سرنوشت نیکولای چائوشکوی رومانی را پیدا کند که توسط افسران خودش با بدنامی محاکمه و اعدام شد.

رفتار چین در این مسئله مهم است. سال‌ها است که چین، متحد اصلی کره شمالی بوده است و نقش واسط بین غرب و رژیم کیم جونگ ایل را بازی کرده است. آزمایش‌های هسته‌ای اخیر کره شمالی چین را در موقعیت سختی قرار می‌دهد چرا که اکنون تحت

فشار "افکار عمومی جهان" (یعنی آمریکا) قرار می‌گیرد تا تحریم‌هایی اعمال کند که به منافع تجاری و سیاسی خودش در منطقه ضربه می‌زند. در واقع دولت بوش خواستار تحریم است اما این تحریم‌ها فقط وقتی موثرند که چین آنها را تحمیل کند.

و چین نمی‌خواهد محرک فروپاشی رژیم کره شمالی باشد. چنین کاری باعث بی‌ثباتی کل منطقه می‌شود و سقوط می‌تواند بر خود چین هم تاثیر بگذارد. رهبری چین استراتژی دیگری در ذهن دارد. می‌خواهد از قدرت اقتصادی خود استفاده کند تا رژیم کره شمالی را به آرامی به همین سمتی هل بدهد که خود چین رفته. هر چه باشد تجربه بوروکراسی قدیمی چین حرکت محتاطانه و تدریجی به سمت سرمایه‌داری بوده در حالی که در همه حال تلاش کرده از نقل مکان اجتماعی جلوگیری کند. چین به دوستان کره شمالی‌اش هم همین پیشنهاد را می‌دهد.

واضح است که این بوروکرات‌ها هیچ نگرانی واقعی در مورد رفاه توده‌ها ندارند. آنها تنها به فکر امتیازها و منافع خود هستند. بوروکراسی کره شمالی در مرحله بسیار پیشرفته‌ی انحطاط است. آنها ده‌ها سال است که به کلی جدا از توده‌های کارگری که ادعای نمایندگی‌شان را دارند زندگی می‌کنند. اما حداقل از اقتصاد برنامه‌ریزی دفاع کردند. حالا روشن است که آنها هم کنار می‌گذارند. سرمایه‌داری بسیار وسوسه‌انگیز است و در چین کم نیست سرمایه‌دارانی که حاضرند به آنها کمک کنند. کره شمالی کشور کوچکی است و نمی‌تواند مدت خیلی بیشتری راه را به تنهایی طی کند.

سرنوشت بوروکراسی کره شمالی بسیار به همتایش در چین گره خورده و از همین رو شاید فی‌الحال تصمیم گرفته باشد تا در تلاش برای حفظ امتیازات خود به سوی سرمایه‌داری برود. این قدم بزرگی رو به عقب برای کارگران کره شمالی خواهد بود. مشکل اصلی پیش روی بوروکراسی کره شمالی این است که امیدی ندارد همان نقشی را بازی کند که در چین بازی شد. چین دولت قدرتمندی است با منابع اقتصادی عظیم و به عنوان قدرتی بزرگ در سطحی جهانی ظهور کرده است. آینده کره شمالی سرمایه‌داری را اول چین اما در ضمن ژاپن و آمریکا تعیین می‌کنند.

از این رو منطقی است که تخاصم داخلی درون بوروکراسی سر باز کند. در واقع بعضی از عجیب و غریب‌ترین جنبه‌های رژیم و خواستش به داشتن یکی از قوی‌ترین ارتش‌های جهان که حالا ظرفیت هسته‌ای هم دارد نشان می‌دهد که بوروکراسی پیش و بیش از هر چیز به فکر بقای خود به عنوان لایه‌ای مرفه است. از آنجا که این‌را نمی‌تواند تنها به طرق اقتصادی تضمین کند تصمیم گرفته برای این کار به طرق نظامی دست ببرد. اما در طولانی‌مدت این راه‌حل، نیست. عوامل اقتصادی در نهایت دست بالا را می‌گیرند.

برای یافتن راه‌حلی واقعی برای مشکلات توده‌های کره شمالی، راه دیگری باید طی شود. تنها راه واقعی دفاع از دستاوردهای اقتصاد برنامه‌ریزی و ملی‌سازی‌شده، اتخاذ دموکراسی حقیقی کارگری بر پایه کنترل و مدیریت کارگری و اتخاذ سیاست کارگری و انترناسیونالیستی در تمام مسائل است.

رژیم کمونیستی حقیقی خود را بر پایه‌ی این چهار نکته بنیان می‌گذارد که لنین بنیان دموکراسی کارگری شمرده است: انتخابات مستقیم و حق عزل تمام مسئولان در هر زمان؛ هیچ مسئولی نباید حقوقی بالاتر از کارگری ماهر دریافت کند؛ نه به ارتش دائمی، آری به مردم مسلح؛ وظایف اداره دولت را باید همه به نوبت اجرا کنند. روشن است که در

کره شمالی امروز هیچ کدام از این شرایط موجود نیست. و اینها شرایط لنین نه برای سوسیالیسم یا کمونیسم که برای دوره‌ی بلافاصله پس از سرمایه‌داری یعنی "دیکتاتوری پرولتاریا" (همان دموکراسی کارگری) بودند.

## وحدت؟

وحدت دوباره‌ی دو کره مورد حمایت میلیون‌ها کره‌ای خواهد بود که جدایی دلبخواهی دو کشور آنها را از اقوام و خانه‌هایشان جدا کرده است. اما برای مارکسیست‌ها این که وحدت مجدد **بر چه پایه‌ی اقتصادی صورت می‌گیرد** مسئله‌ای فرعی نیست.

کره شمالی در سال‌های آینده می‌تواند مواجه با سناریویی مشابه آلمان در سال ۱۹۸۹ باشد که آلمان غربی سرمایه‌داری و قدرتمندتر، آلمان شرقی را جذب کرد. کره جنوبی با حمایت امپریالیسم آمریکا می‌تواند به همین شیوه مورد استفاده قرار بگیرد. اگر شمال به این شیوه جذب کره‌ای متحد شود که تحت تسلط نیروهای نزدیک به آمریکا باشد، آمال چین برای کنترل کره شمالی سرمایه‌داری بسیار دشوارتر خواهد بود. به همین علت است که چین فشارهای اقتصادی و دیپلماتیک شدید خود را وارد می‌کند. ما باید به روشنی بگوییم: هر دوی این راه‌ها پیروزی ضدانقلاب سرمایه‌داری خواهد بود.

در نتیجه در شرایط کنونی، شبه جزیره کره را تنها به دو راه می‌شود به وحدت مجدد رساند: (۱) پیروزی ضدانقلاب سرمایه‌داری و الحاق شمال توسط جنوب مثل الگوی آلمانی؛ (۲) انقلاب پرولتری که تقریباً به طور همزمان در هر دو کشور شکل بگیرد.

اما باید حواس خود را جمع کنیم. گرچه موقعیت شباهت‌هایی با آلمان ۱۹۸۹ دارد اما تفاوت‌های مهمی هم دارد. قدرت پشت رژیم کهن آلمان شرقی، اتحاد شوروی بود. اقتصاد شوروی در بحرانی عظیم به سر می‌برد و در موضع تقویت قمرهایش در اروپای شرقی نبود. خود شوروی نیز در آستانه‌ی فروپاشی بود و در سال ۱۹۹۱ تجزیه شد.

کره شمالی همسایه‌ی قدرتمندی به نام چین دارد که اقتصاد آن هنوز به سرعت بسیار زیادی در حال رشد است. چین نه تنها تضعیف نشده که در حال تقویت است. کره جنوبی حیطه نفوذ آمریکا است و چین نمی‌خواهد کره شمالی جذب جنوب شود. در نتیجه حتی بر پایه‌ی سرمایه‌داری هم تضمینی حتمی نیست که سرمایه‌داری در هر دو طرف مرزها لزوماً به وحدت مجدد بلافاصله بدل شود.

بهرحال برای صورت گرفتن وحدت بر پایه‌ی سوسیالیستی، شمال باید انقلاب سیاسی را پشت سر بگذارد که اقتصاد برنامه‌ریزی را حفظ می‌کند (به همراه تحکیم کنترل دولتی بر آن عوامل روابط مالکیت سرمایه‌داری که رژیم کنونی اجازه پا گرفتن آنها را داده است) اما بوروکراسی توتالیتر را حذف می‌کند و حکومت آن را با کنترل کارگری دموکراتیک مثل شوراهای روسیه در سال ۱۹۱۷ جانشین می‌کند.

در جنوب به انقلابی اجتماعی نیاز داریم که از استثمارگران هیوندا و سامسونگ خلع ید کند و اقتصاد را تحت کنترل و مدیریت دموکراتیک کارگری قرار دهد. طبقه کارگر کره شمالی در طول سال‌ها بارها آمادگی‌اش برای مبارزه را نشان داده است. در ۲۰ سال گذشته حتی جنبش‌هایی با مشخصه‌ی تقریباً شورشگرانه از سوی طبقه کارگر کره جنوبی دیده‌ایم. رژیم کره شمالی همیشه پاسخی وحشیانه داده و این نمونه روشنی

برای کارگران هر دو کره است که در واقعیت سرمایه‌داری ربطی به "آزادی و دموکراسی" ندارد.

منابع فن‌آوری و طبیعی شبه جزیره‌ی کره آزاد از بندهای استثمار سرمایه‌داری در جنوب و بی‌لیاقتی بوروکراتیک توتالیتری در شمال به دست طبقه کارگر کره به شکوفایی می‌رسد. بر پایه‌ی اقتصاد دموکراتیک برنامه‌ریزی و متحد، محرومیت‌های مردم کره شمالی به سرعت از بین می‌رود و سطح زندگی تمام کره‌ای‌ها در سراسر کشور افزایش می‌یابد.

مبارزه انقلابی برای رژیم سوسیالیستی حقیقی در دو کره در ضمن تاثیر بین‌المللی عظیمی خواهد داشت، بخصوص بر کارگران چین. در واقع بدون کمک کارگران چین هر انقلابی در کره مواجه با دشواری‌های عظیم خواهد بود. چنین انقلابی تحت فشار عظیم سرمایه‌دارهای چین، بورژوازی ژاپن و بخصوص امپریالیسم آمریکا قرار می‌گیرد که هر کدام به دنبال بیشترین مزایا برای خود هستند.

چیزی که بار دیگر در کره شمالی ناکام مانده نظریه‌ی استالینیستی به کلی غلط "سوسیالیسم در یک کشور" و به طور مشخص تلاش برای برپایی رژیم خودکامه، در انزوا از بقیه جهان و جدا از تقسیم کار جهانی است. اگر چین نتوانست چنین رژیم را سرپا نگاه دارد، کره شمالی کوچک چه امیدی به این کار دارد؟

ما مارکسیست‌های انقلابی باید چشم‌انداز دیگری پیش بگذاریم. انتخاب نباید بین رژیم استالینیستی سرکوبگر از یک طرف و سرمایه‌داری افسارگسیخته از طرف دیگر باشد. تنها راه پیشروی، انترناسیونالیسم پرولتری انقلابی و دموکراسی حقیقی کارگری در شمال و جنوب مرز است.

منبع: "در دفاع از مارکسیسم"، وبسایت گرایش بین‌المللی مارکسیستی (Marxist.com)، ۱۰ اکتبر ۲۰۰۶